

## بازاندیشی مبانی معرفت‌شناسی تکامل‌گرای هایک

دکتر محمد توحیدفام\*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۲۶  
تاریخ تأیید نهایی: ۱۳۹۰/۶/۹

### چکیده

فریدریش فون هایک برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۴ میلادی از معدود اندیشمندانی است که به جهت خصلت چند رشته‌ای مطالعاتش، حوزه‌های مختلف دانش بشری را دستخوش دگرگونی کرده و زمینه‌ساز تحولات بسیاری در اندیشه‌های قرن بیستم شده است.

اندیشه‌های هایک در خصوص دفاع از جامعه باز، اقتصاد آزاد، آزادی‌های اساسی و خصومت شدید وی با نظام‌های توتالیتر از او شخصیتی منحصر به فرد ساخته است. عمق اندیشه‌های هایک به حدی است که شناخت صحیح اندیشه‌های وی بدون وارد شدن به حوزه معرفت‌شناسی - که پایه‌ای برای درک عمیق‌تر دستگاه فکری هر محقق و ضابطه‌ای برای آشکار شدن ابزارهای شناخت اندیشمندان است - را با مشکل مواجه خواهد ساخت.

لذا این مقاله تلاشی است برای بازاندیشی مبانی اصلی معرفت‌شناسی اندیشه‌های هایک که بر پایه رد عقل‌گرایی محض و تجربه‌گرایی صرف استوار است. از این رو است که او ارتباطی پیوسته بین ذهن و جهان طبیعی براساس نظم خود سامان‌بخش طبیعی قائل است. تجارب سامان‌یافته ذهنی، نظریه گذرگاه‌ها، نظریه تقسیم معرفت، نظم خودانگیخته و شناخت‌شناسی تکاملی از عمده مبانی معرفت‌شناسی تکامل‌گرای هایک هستند. نقد اندیشه هایک پایان بخش مقاله حاضر خواهد بود.

**واژگان کلیدی:** معرفت‌شناسی، کاتالاکسی، عقلانیت معطوف به سازندگی، عقلانیت تکاملی، نظم طبیعی، نظم مصنوعی.

## مقدمه

سیر تحولات اندیشه بشر تلاشی است برای شناخت «خود» و «محیط» خود. بر این اساس انسان می‌بایست به دو گونه شناخت درونی و بیرونی دست یابد و بتواند بین این دو گونه روابطی برقرار کند. شیوه شناخت هر دو گونه و نوع ارتباطی که بین آن‌ها در هر اندیشه‌ای برقرار گردد، عوارض و نتایج کلی دانش و شناخت اندیشه را به سمت خاصی هدایت خواهد کرد و آن را از سایر اندیشه‌ها جدا خواهد ساخت. در تاریخ اندیشه و فلسفه غرب روش‌ها و ابزار گوناگون و متعددی برای حاصل آمدن «شناخت» توسط اندیشمندان و فلاسفه پیشنهاد شده است. انتخاب هر شیوه شناختی در هر اندیشه، آن را محدود به حدودی می‌نماید و دستگاه فکری آن را پی‌ریزی می‌کند و خروج از آن حدود و چارچوب‌ها، آن اندیشه را دچار تزلزل و سستی خواهد کرد.

بنابراین برای پی بردن به سنگ بنای هر اندیشه بهتر آن است که حدود و ثغور «شناختی» آن دانسته شود و بر این اساس نیز می‌توان به درک عمیق‌تری از دستگاه فکری آن نائل آمد. یافتن و بررسی مبادی و مبانی شناختی هر اندیشه موضوع علم «معرفت‌شناسی»<sup>۱</sup> است. معرفت‌شناسی به ما نشان می‌دهد که هر اندیشه با چه ابزار و روشی مبادرت به شناخت کرده است. همچنین نشان خواهد داد که چگونه ارتباطی بین آنکه می‌شناسد (مُدْرک یا Subject) و آنچه شناخته می‌شود (مُدْرک یا Object) در آن اندیشه برقرار شده است. به عبارت دیگر با استفاده از معرفت‌شناسی می‌توان فهمید که چرا یک اندیشه به جهتی متمایل و یا از جهتی دور شده است.

در این مقاله سعی بر آن است که مبادی اپیستمولوژیک آراء و اندیشه‌های «فردریش فون هایک» مورد بررسی قرار گیرد. هایک از جمله اندیشمندان تأثیرگذار در تحولات اندیشه‌های قرن بیستم است. آراء او در حوزه‌های مختلف معرفت‌شناسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و روانشناسی توجه زیادی را به خود جلب کرده است. داگلاس نورث، برنده جایزه نوبل اقتصاد معتقد است که راه‌های نوینی که هایک در معرفت‌شناسی و شناخت سیر تکاملی فرهنگ‌ها و دینامیسم دگرگونی اجتماعی گشود او را سرآمد دانشوران خلاق قرن بیستم ساخت. همچنین او نظریات عمیقی درباره معنا و ضروریات «جامعه آزاد» و آزادی‌های اساسی در عصر حاضر دارد که در این

۱. Epistemology

میان لیبرالیسم را بسیار متأثر از خود ساخت، به گونه‌ای که شکل‌گیری «نئولیبرالیسم» و توسعه آن مدیون آراء و اندیشه‌های هایک است. به دیگر سخن می‌توان پیامبر «نئولیبرالیسم» را هایک دانست. بدین سبب دانستن چگونگی تأثیرگذاری زیاد دستگاه فکری و اندیشه هایک با مطالعه و بررسی مبادی معرفت‌شناختی اندیشه او میسر می‌شود و بر این اساس در این مقاله سعی شده است تا چگونگی شکل‌گیری اندیشه هایک و آبخورهای فکری‌اش با توجه به مبادی معرفت‌شناختی آن بررسی شود.

گسترده‌گی اندیشه‌های هایک در حوزه‌های مختلف، سئوالات زیادی را برای هر محقق‌ی ایجاد می‌کند. اما اگر بخواهیم بنیادهای اندیشه و نظریات او را مورد کاوش قرار دهیم، به نظر می‌آید باید بتوانیم فصل مشترک آراء او در حوزه‌های مختلف (زیست‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، فلسفه، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و...) را مورد سؤال قرار داده و فرضیات چندی را برای بررسی آن استوار نمائیم. بر این اساس سئوالاتی از این دست مطرح می‌شود:

- ۱- هایک چگونه تصویری از نظم اجتماعی و طبیعی دارد؟
- ۲- چرا هایک نظم اجتماعی و تمدن را مصنوع بشر و غیرطبیعی می‌داند؟
- ۳- چرا هایک دستکاری در نظم اجتماعی از سوی هر مرجعی را مردود می‌داند؟
- ۴- چرا هایک اعتقادی به ایجاد تحولات سریع توسط دولت یا هر مرجع دیگری ندارد؟

- ۵- چرا هایک در حد افراطی نگران از دست رفتن آزادی‌ها توسط دولت است؟
  - ۶- چرا هایک هیچ گونه نظم غایبی برای هستی قائل نمی‌شود؟
  - ۷- هایک چه مفهومی از عدالت را در آراء خود عرضه می‌کند؟ و...
- برای پاسخ دادن به چنین سئوالات بنیادینی در اندیشه هایک شایسته است تا اندیشه‌ها و دستگاه فکری او را از دیدگاه معرفت‌شناسانه ارزیابی کرد.

بر این اساس آنچه ضروری می‌نماید طراحی فرضیه یا فرضیاتی است که بررسی آن بتواند پاسخی به تمامی سئوالات فوق بدهد. بنابراین در این مقاله سعی شده است با در نظر گرفتن عمده فرضیه‌هایی که می‌توان در این ارتباط طراحی کرد به یک جمع‌بندی در طراحی فرضیه رسیده و فرضیه‌ای طرح شود که سمت این مقاله را به سوی بررسی معرفت‌شناسانه نظریات ابراز شده از سوی هایک در حوزه‌های مختلف هدایت نماید. فرضیه مذکور چنین است:

از مطالعه کارهای مختلف هایک در حوزه‌های مختلف این گونه به نظر می‌آید که او با اصالت بخشیدن به شرایط طبیعی و مادی حیات بشر، به نوعی از شناخت نائل آمده که طی آن سعی دارد قواعد نظم «خود سامان بخش» و رو به تکامل شرایط زیست طبیعی انسان را به شرایط مصنوعی تمدنی و «دیگر سامان ده» نظم اجتماعی تسری بخشد و از نظم اجتماعی تصویری با قواعد تکاملی نظم طبیعی و مادی ارائه کند.

اندیشه سیاسی - اقتصادی هایک به نوعی احیاء نظریات «لیبرال‌های کلاسیک» و پالودن اندیشه‌های آنان از جزمیت‌های پارادایمی و گفتمانی دوران آنان و امروزین کردن اندیشه لیبرالیسم کلاسیک براساس نیازها و شرایط قرن بیستم بوده است. هایک با تکیه بر معرفت‌شناسی کانتی و تصدیق این نوع از معرفت‌شناسی با استقرائات و استنادات زیست / روان‌شناسانه درصدد احیاء سنت تجربی و عمل‌گرایانه و تاحدی محافظه‌کارانه انگلیسی در برابر انتزاعات عقلی و سوژه محور فرانسوی در قالب مبارزه سرسختانه با تمرکزگرایی و سوسیالیسم است. هایک به شدت نگران «آزادی» انسان است. او آزادی را وضع طبیعی نمی‌داند بلکه آن را ساخته تمدن می‌داند، تمدنی که به قصد و عمد به وجود نیامده است و نهادها و محصولات آزادی از آن جهت موجود نیستند که مردم فواید آن را دانسته‌اند بلکه پس از آن که آزادی محقق شد و محصولات و نهادهای آن موجودیت یافت مردم فوایدش را شناختند (Hayek, 1960: 54-79).

به‌رحال اندیشه‌های هایک بر مبنای معرفت‌شناسی کانتی، رد متافیزیک، رد ذاتی‌گری، رد سوژه‌گی انسان، رد ثنویت حاکم بر اندیشه و فلسفه غرب، محدود دانستن شناخت، رد ثابت بودن شناخت، پذیرش تقریبی نومیالیسم، تکاملی و عملی دانستن شناخت، نظم چند مرکزی، عقلانیت انتقادی و کوشش و خطایی بودن شناخت، خودجوشی و خودانگیختگی نظم در امور، ... و خلاقیت ذهنی خود او در ترکیب این باورها شکل گرفت و نظریات و محصولات فکری او توانسته است راهگشای بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران باشد. پیرامون تأثیر هایک بر هم عصران خود، فریدمن یکی از برندگان جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۷۶ میلادی و از دوستان هایک می‌گوید:

«در طول سال‌ها، بارها و بارها از کسانی که مانند خودم به جامعه آزاد اعتقاد داشته‌اند، پرسیده‌ام که چگونه توانسته‌اید از تأثیر مسری محیط روشنفکری جمع‌گرایانه خود بر کنار

بمانید؟ هیچ اسمی بیش از نام فریدریش هابیک به‌عنوان سرچشمه روشن‌بینی و فهم تکرار نشده است... ذهن نیرومند او در وسعت بخشیدن به فهم من از معنا و ضروریات جامعه آزاد مرا یاری کرده است» (رضوی، ۸۴/۲/۲۱: ۱۰۱۲-۱).

به‌هر حال محصولات فکری و دستاوردهای نظری او بر مبنای شناخت او از خود و جهان استوار است. در ادامه به بررسی معرفت‌شناسانه این محصولات و دستاوردهای نظری می‌پردازیم.

### ۱- تجارب سامان‌یافته ذهنی

کانت نماینده تلاقی عقل‌گرایی قرن هفدهم و تجربه‌گرایی انگلیسی بود. او عقل مطلق روشنگری را با انتقادات ویرانگری روبه‌رو ساخت و نشان داد که مابعدالطبیعه آن‌گونه که در فلسفه سنتی آمده بود اساساً امکان‌ظهور ندارد و بنیاد آن را ویران نمود. کانت ثنویت به یادگار مانده از دکارت را براساس نقادی عقل مطلق سست کرد و هم به عقل‌گرایان و هم به تجربه‌باوران نشان داد که راه افراط را پیموده‌اند. شناخت در رابطه بین ذهن و عین شکل می‌گیرد. در این رابطه اگر فرض بر تابعیت ذهن از عین باشد یا مُدرک از مُدرک، رابطه ریاضی زیر برقرار می‌گردد:

$$J = \frac{\text{Subject (جهان ذهنی)}}{\text{Object (جهان مادی)}} \quad (\text{داوری})$$

در رابطه فوق تغییرات در جهان ذهنی تابع تغییرات در جهان مادی است و نتیجه آن یعنی شناخت از حواس و تجربه حاصل می‌شود. اما اگر فرض بر تابعیت عین از ذهن باشد یا مُدرک از مُدرک، رابطه ریاضی زیر برقرار می‌گردد:

$$J = \frac{\text{Object (جهان مادی)}}{\text{Subject (جهان ذهنی)}} \quad (\text{داوری})$$

در این صورت تغییرات در جهان مادی تابعی از تغییرات در جهان ذهنی است و نتیجه آن شناختی حاصل شده از آگاهی و عقل مُدرک (سوژه) است. حال اگر فرض بر این باشد که بین جهان مادی و جهان ذهنی رابطه‌ای متقابل برقرار است، به‌گونه‌ای که در شناخت حاصل شده هر دو جهان و تغییرات آن مؤثرند و شناخت محصول تقابل و تعامل ذهن و عین است چنین رابطه‌ای بین این دو برقرار می‌گردد: (آشتیانی،

(جهان ذهنی) Subject × (جهان مادی) Object = J (داوری)

رابطهٔ اخیر آن چیزی است که می‌توان از شیوهٔ شناخت کانت نشان داد و در واقع دیالکتیک عین‌گرایان و عقل‌گرایان در آراء کانت «سنتز» شده است. هایدک نیز همچون کانت محدودیت‌هایی را که بر شناخت مترتب می‌شد به‌خوبی درک می‌کرد و می‌دانست که ما نمی‌توانیم همچون ارسطو بدانیم «چیزها» در جهان چگونه‌اند، بلکه در مخالفت با ارسطو و متافیزیک سنتی تنها می‌توانیم بگوییم که ذهن ما چگونه به تجارب بی‌شمار نظم می‌دهد و نظام می‌بخشد. ذهن آدمی از بین بی‌شمار تجارب حسی دست به‌گزینش می‌زند و تابع قواعدی است که خود به آن آگاه نیست. بنابراین شناخت آدمی محصول تجاربی است که توسط ذهن سامان یافته‌اند. به‌نظر هایدک نقشه یا الگویی که ما از جهان در ذهنمان شکل می‌دهیم از هیچ جنبهٔ مهمی متکی بر بنیان داده‌های حسی محض نیست که می‌گویند خودشان تصحیح‌ناپذیرند، به‌عکس تصویری که ما از جهان در ذهنمان شکل می‌دهیم مستقیماً از تعامل و داد و ستد ما با جهان پدیدار می‌شود و همیشه از این نظر که برخی جنبه‌ها را از بی‌نهایت جنبه جهان برمی‌گزینیم انتزاعی است و ما ناگزیریم از بسیاری از جنبه‌ها که برای ما جالب نیستند بی‌اعتنا بگذریم (گری، ۱۳۷۹: ۱۷).

هایدک براساس شیوهٔ شناختی مذکور که بر مبنای محدود بودن شناخت و عدم امکان متافیزیک سنتی استوار است به این نتیجه می‌رسد که به‌هر حال شرایط شناخت هر چند هم محدود، تابع قواعدی است که طراحی نشده‌اند، همچون قواعد حاکم بر نظام طبیعی.

## ۲- نظریهٔ گذرگاه‌ها<sup>۱</sup>

هایدک برای نشان دادن قواعد و نظمی که می‌تواند بر طبیعت و نظام اجتماعی حاکم باشد از مثالی سود می‌برد که چگونگی تشکیل گذرگاه‌ها را نشان می‌دهد. او طبیعت بکری را تصویر می‌کند که هنوز پای هیچکس بدان نرسیده است و می‌گوید: «نخست هر کسی در جستجوی راهی برمی‌آید که به‌نظرش بهترین گذرگاه می‌آید. اما این واقعیت که عبور از گذرگاهی که یک بار قبلاً از آن استفاده شده است آسانتر

۱. Passageway Theory

است سبب می‌شود که دیگران هم از همان گذرگاه استفاده کنند و بدین ترتیب گذرگاه‌هایی پدید می‌آید که راهشان کوبیده شده است و تقریباً پس از آن دیگر همه فقط از همان راه استفاده می‌کنند و نه از راه‌های ممکن دیگری که وجود دارد. حرکت‌های انسانی هم در حوزه‌های مختلف کاملاً با طرح و الگویی معین تطبیق می‌کند، که اگرچه نتیجه تصمیمات اختیاری و عامدانهٔ افراد بسیاری است، اما با این همه هیچ کس آگاهانه آن را طراحی نکرده است» (لسناف، ۱۳۸۰: ۲۳۹).

هایک با طرح ایده گذرگاه‌ها می‌خواهد نشان دهد که شناخت آدمی که در ارتباط متقابل بین ذهن او و جهان بیرون شکل می‌گیرد از یک سو نمی‌تواند دارای خصلتی متافیزیکی باشد و برگرفته از مواجهه انسان با طبیعت است و از سوی دیگر دارای ویژگی‌های زیر است:

- الف) معرفت بین افراد پراکنده است.  
ب) نظم موجود محصول انتخاب‌های افراد است بدون این که عامدانه و آگاهانه باشد.  
ج) نظم موجود دارای چندین مرکز است و نه یک مرکز.  
د) انتخاب‌های افراد همواره تابع قواعدی است که به تدریج حاکمیت یافته است.  
ن) براساس نظریه گذرگاه‌ها هایک استدلال می‌نماید که گونه‌ای نظم عملی وجود و حاکمیت دارد که ناشی از قواعدی است که به تدریج و دور از خودآگاهی افراد و برنامه و طرح کلی تبدیل به عمل افراد شده‌اند و بنابراین شناخت آدمی «شناختی عملی» است.

### ۳- نظریه تقسیم معرفت<sup>۱</sup>

هایک این نظریه را در سال ۱۹۳۷ میلادی در مقالهٔ «اقتصاد و معرفت» مطرح کرد. هرچند این ایده را در نظم حسی آورده بود ولی کتاب نظم حسی تقریباً سی سال بعد از نگاشتنش در سال ۱۹۵۲ میلادی به چاپ رسید. هایک در این کتاب دو گونه شناخت را از یکدیگر متمایز می‌نماید:

- الف) شناختی که بیشتر در دست افراد است و اساساً عملی است.  
ب) شناختی که در اختیار مرجعی از کارشناسان بوده و عمدتاً نظری است (هایک، ۱۳۸۲: ۱۰۶).

۱. Division of Knowledge

هایک معتقد است علم‌گرایی امروزه باعث شده است که جایگاه شناخت نظری بسیار برجسته شود، اما نمی‌توان آن را تنها راه شناخت دانست. در شناخت علمی نظری تصور بر این است که کسی یا کسانی از دانشمندان این امکان را در اختیار دارند که در مورد امری به شناخت کامل برسند اما هایک این تصور را مردود می‌داند زیرا در آن، شرایط خاص زمان و مکان و تغییرات پیوسته‌ای که وجود دارد، دست‌کم گرفته شده و به اندازه کافی بدان اهمیت داده نمی‌شود.

هایک استدلال می‌نماید که در شیوه شناخت موردنظر علم‌گرایان<sup>۱</sup> بیشتر بر آن بخش از شناخت که به بیان درآمده و «مصرح» است تأکید می‌شود. توان ما برای برآوردن نیازهای مان حاصل شناخت ماست. بنابراین در شناخت موردنظر علم‌گرایان به دلیل توجه صرف به یک بخش کوچک از شناخت، توان زیادی برای برآوردن نیازها ایجاد نمی‌گردد. هایک علم‌گرایی را ناشی از تکیه به نوعی از عقلانیت می‌داند که او آن را «عقلانیت معطوف به سازندگی<sup>۲</sup>» می‌نامد. این نوع عقلانیت به دنبال خود نوعی عین‌گرایی خواهد آورد که خصلت ذهنی دانش و شناخت را انکار می‌کند.

عینیت‌گرایی مبتنی بر عقلانیت معطوف به سازندگی باعث ایجاد اشتباهی روش‌شناختی نیز شده است و آن تعمیم روش‌های علوم طبیعی به علوم انسانی بوده است. زیرا با عینیت‌گرایی در علوم اجتماعی به مفاهیمی همچون جامعه، اقتصاد و... خصلتی عینی بخشیده می‌شود و نوعی «جمع‌گرایی مفهومی<sup>۳</sup>» ایجاد می‌کند. جمع‌گرایی مفهومی به‌ویژه در علوم اجتماعی محدودیت‌های بسیاری به شناخت ما تحمیل می‌کند و توان ما را برای برآوردن نیازهایمان بسیار کاهش می‌دهد.

در کنار شناخت علمی و نظری متمرکز، هایک معتقد است شناخت غیرمتمرکز و عملی نیز وجود دارد. این نوع شناخت نه در احکام و گزاره‌های عقلانی بلکه در مهارت‌ها، اعتقادات و شیوه‌های عملی زندگی جریان دارد و «نامصرح» است. این نوع از شناخت ضرورتاً بین هزاران میلیون تن از افراد بشر پراکنده است و نمی‌توان آن را در یک‌جا جمع و متمرکز نمود زیرا از طریق همین پراکندگی است که شناخت جریان دائمی کسب و انتقال خود را طی می‌نماید. هایک مسأله پراکندگی و تقسیم

۱. Scientists

۲. Constructivist Rationalization (برخی آن را عقلانیت صُنع‌گر و یا عقلانیت ساختگر نیز نامیده‌اند)

۳. Conceptual Collectivism



معرفت را همچون مسئله تقسیم کار می‌داند، او می‌گوید:

«آشکارا می‌توان تقسیم معرفتی را که شبیه تقسیم کار است و به همان اندازه اهمیت دارد مشاهده کرد. در حالی که تقسیم کار همواره از موضوعات اصلی بررسی‌های اقتصادی بوده است، تقسیم معرفت به‌طور کامل نادیده انگاشته شده است» (Hayek, 1949: 50).

پراکندگی شناخت همچون تقسیم کار به‌دنبال خود تخصصی شدن روزافزون امور را باعث می‌شود و به زعم پوپر ما بیشتر می‌فهمیم که «شناخت ما به‌ناچار متناهی و جهل مان ضرورتاً نامتناهی است» (هایک، ۱۳۸۲: ۲۶).

هایک با ارائه نظریه «تقسیم معرفت» استدلال می‌کند که تخصصی شدن هرچه بیشتر امور، نه‌تنها محصول تقسیم کار بلکه محصول تقسیم معرفت نیز هست که مورد اخیر مورد توجه چندانی نبوده است. تقسیم روزافزون معرفت به‌تدریج قواعد تنظیمی خاصی را حاکم می‌گرداند که هرچه بیشتر از دایره آگاهی و طراحی انسان خارج می‌شود. چون شناخت دارای پراکندگی است، بالطبع نظم نیز دارای پراکندگی است و مراکز متعددی دارد. در ادامه نظریات هایک پیرامون نظم بررسی می‌شود.

#### ۴- نظم خودانگیخته<sup>۱</sup>

هایک در آثار خود در واقع در پی کشف و نشان دادن قواعدی است که برقرارکننده نظم است. او با تمامی اعتقادش به محدود بودن شناخت آدمی، معتقد است که انسان در مواجهه با طبیعت شرایط اجتماعی به «شیوه‌ای اکتشافی» به‌دنبال شناخت قواعد و نظم‌های موجود است. هایک در تعریف نظم چنین می‌گوید:

«نظم توصیف وضعیتی از امور است که در آن عناصر متعددی از انواع متفاوت، در چنان ارتباطی با یکدیگر هستند که می‌توانیم با شناخت برخی از عناصر زمانی یا مکانی تشکیل‌دهنده مجموعه، پیش‌بینی‌های صحیحی درباره بقیه ارائه دهیم یا حداقل پیش‌بینی‌هایی انجام دهیم که بخت زیادی برای درست از کار درآمدن آنها وجود دارد» (هایک، ۱۳۸۰: ۶۶).

هایک براساس تعریف فوق دو نوع نظم را از هم متمایز می‌کند:

۱. Spontaneous Order

الف) نظم مصنوعی و ساخته شده<sup>۱</sup>

ب) نظم طبیعی یا رشد یافته<sup>۲</sup>

هایک برای نشان دادن تفاوت‌های بین دو نوع نظم مذکور از دو واژه یونانی برای نامیدن هر کدام بهره می‌جوید. او نظم ساخته شده را **Taxis** می‌خواند و آن را محصول عقل‌گرایی معطوف به سازندگی می‌داند. هایک **Taxis** را همچنین نتیجه قرار دادن عناصر یک مجموعه در جای خود یا هدایت حرکت آنها می‌داند (همان: ۶۸). این نوع از نظم را در گذشته با قرار دادن سازمان<sup>۳</sup> در مقابل ارگانسیم<sup>۴</sup> نشان می‌دادند. منظور آنها این بود که غیر از نظمی که به‌طور طبیعی جریان دارد و از قواعد طبیعی تبعیت می‌کند، نظم اجتماعی با قصد و اراده و طراحی انسان به‌وجود می‌آید و هر زمان که لازم شد می‌توان آن را دگرگون کرد و نظمی دیگر براساس قواعدی دیگر برپانمود. هایک این بلور را در راستای ریشه‌های معرفت‌شناسی دکارتی و نتیجه‌اومانیسم حاصل از آن می‌داند و معتقد است نظم اجتماعی نمی‌تواند نتیجه‌اراده و خواست و تعقل آدمی باشد.

نظم دیگری که هایک آن را با نام **Cosmos** معرفی می‌نماید، ناشی از تحول خودزا و خودسامان یا **Self-organizing** است. هایک با اشاره به تقسیم معرفت، **Cosmos** را محصول تأمل آگاهانه و طراحی نمی‌داند و ایجاد و استقرار آن را خود به خود می‌شمارد. نظم طبیعی در ارگانسیم‌ها و فرآیندهای طبیعی به‌خوبی قابل رویت است. این نظم را علاوه بر زیست‌شناسی انسانی و جانوری حتی در شکل‌گیری بلورها و حتی کهکشان‌ها می‌توان مشاهده کرد.

هایک سعی می‌کند به ما نشان دهد که وجود نظم طبیعی در گوشه گوشه جهان طبیعی، محصول طراحی و آگاهی عامدانه هیچ کس نیست و اساساً هیچ کس امکان برقرار نمودن چنین نظمی را ندارد. هایک می‌گوید:

«ما هیچ‌گاه با قرار دادن اتم‌های منفرد در وضعیتی که هر اتم در تشکیل نوعی یک بلور<sup>۵</sup> دارد نمی‌توانیم بلور تولید کنیم یا نظمی را که یک جسم مرکب آلی از طریق حلقه‌های بنزول<sup>۶</sup> دارد با قرار دادن آنها در موقعیت مناسب نمی‌توانیم به‌وجود بیاوریم ولی می‌توانیم شرایطی را فراهم کنیم که این اتم‌ها به این صورت قرار گیرند» (هایک، ۱۳۸۲/۹/۳).

۱. Constructed Order

۲. Grown Order

۳. Organization

۴. Organism

۵. مواد جامدی که اجزای سازنده آنها مولکول‌ها، اتم‌ها و یون‌ها در سه جهت فضایی و با آرایشی منظم در کنار هم قرار گرفته باشند.

۶. از معروف‌ترین هیدروکربن‌ها است که در ساختمان آن ۶ اتم کربن و ۶ اتم هیدروژن به صورت حلقه‌ای کنار هم قرار گرفته‌اند.

هایک بر مبنای درک چنین نظامی در طبیعت آن را به حوزه جوامع انسانی تسری می‌دهد، او دامنه ارتباط بین نظم در طبیعت و نظم در جوامع انسانی را تا بدان حد بالا می‌برد که می‌گوید:

«این مسأله که کهکشان‌ها یا نظام‌های خورشیدی چگونه تشکیل می‌شوند و ساختار حاصله از آنها چیست بیشتر به مسائلی که علوم اجتماعی با آن روبه روست شباهت دارد تا به مسائل مکانیک...» (گری، ۱۳۷۹: ۸۲).

به‌هر حال هایک به این نتیجه می‌رسد که نظامی که در جوامع انسانی برقرار است «نظمی خودانگیخته» است و محصول طراحی هیچ کس نمی‌تواند باشد همان گونه که نظم طبیعی «برساخته» کسی نیست اما در جوامع افراد هر کدام به‌طور جدا دارای آگاهی هستند و رفتارهایی عامدانه دارند.

شرایط اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از شرایط طبیعی و زیستی است و طبیعتاً نظم حاکم بر آن نیز از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. در جامعه هم افراد حضور دارند و هم سازمان‌ها و ساختارها نقش خود را ایفا می‌کنند. نظم خودانگیخته جامعه که مرکب از افراد و سازمان‌هاست، نظامی است که محصول تعامل افراد و سازمان‌هاست. تفاوت نظم طبیعی و نظم خودانگیخته اجتماعی از نظر هایک در این است که برخلاف نظم حاکم بر طبیعت که در آن عناصر تشکیل‌دهنده آن دارای آگاهی و انتخاب نیستند، در نظم خودانگیخته اجتماعی با آن که در کلیت خود دارای طراحی نیست اما عناصر آن دارای آگاهی هستند و عامدانه انتخاب می‌کنند. هایک در این ارتباط معتقد است: «در هر گروه انسانی که ابعادی بیش از کوچکترین اندازه ممکن دارد، همکاری همیشه هم برپایه نظم خودانگیخته و هم سازماندهی عامدانه خواهد بود» (هایک، پیشین).

به‌نظر می‌رسد نظم خودانگیخته موردنظر هایک بر مبنای معرفت‌شناسی تعاملی او (تعامل بین عین و ذهن و...) ترکیبی است بدون مرکز از ساختارها و کنشگران. مفهوم نظم خودانگیخته هایک بدین معنا می‌تواند ارائه چشم انداز جدیدی باشد بر مجادله ساختار/کارگزار که مدت‌های مدیدی ذهن جامعه‌شناسان را به‌خود مشغول داشته بود.

هایک برای اداره انسان محدودیت‌هایی متصور است که براساس اعتقاد او به محدودیت شناخت آدمی استوار است. از نظر او همه پدیده‌های اجتماعی محصول اعمال عامدانه افرادند اما نمی‌توان نتیجه گرفت همه آنها موردنظر و خواست فرد یا افرادی باشند (لسناف، ۱۳۸۰: ۲۳۹). بدین ترتیب هایک با ارائه مفهوم «نظم خودانگیخته» به‌دنبال آن

است تا معیاری برای توضیح و تبیین پدیده‌های اجتماعی محصول «عمل فردی» و «اجبار اجتماعی» (کنشگر و ساختار) عرضه کند. بر همین اساس او معتقد است: «وظیفه علوم اجتماعی دقیقاً همین است که پیامدهای طراحی نشده مقاصد و اعمال عامدانه افراد بسیار را ردیابی کند و خصوصاً به ردیابی و توضیح قانونمندی‌های اجتماعی و نظم اجتماعی بپردازد» (همان: ۲۹۳).

مفهوم و معیار «نظم خودانگیخته»ی هایک در برابر دیدگاه‌ها و تبیین‌هایی است که هر نظم اجتماعی را محصول طراحی برمی‌شمارند. او این دیدگاه‌ها و تبیین‌ها را برگرفته شده از «عقلانیت معطوف به سازندگی» و مردود می‌داند. «نظم خودانگیخته اجتماعی» مورد نظر هایک سه عنصر یا سه تراساسی دارد:

الف) نهادهای اجتماعی در نتیجه عمل انسان پدید می‌آیند اما نه از طرح و طراحی انسان. رابرت نوزیک این عنصر را تز «دست نامرئی»<sup>۱</sup> در نهادهای اجتماعی می‌داند.

ب) شناخت عمدتاً عملی است و ابتدا در ارزش‌ها و مهارت‌ها و سپس بخشی از آن به صورت نظری و در قالب‌های نظری نمایان می‌شود. ارجحیت با شناخت مکتوم و عملی است زیرا عملاً بخش مهمی از شناخت قابل بیان نیست.

ج) پالایش سنت‌ها با گزینشگری طبیعی از بین سنت‌های رقیب. سنت‌هایی که بخش عمده‌ای از ارزش‌ها، ادراک و رفتار ما را هدایت می‌کنند همواره در معرض تغییر قرار دارند و بخشی از آنها تقویت و بخشی تضعیف می‌گردند و این نوعی پالایش و تصفیه و تکامل فرهنگی را به دنبال دارد (گری، پیشین).

با توجه به عناصر نظم خودانگیخته نزد هایک به خوبی می‌توان دریافت که در نظر او دو قلوبی خودانگیختگی نظم «سیر تکاملی طبیعی و اجتماعی» است که در شرایط تغییرات همواره طبیعت و جامعه تداومی بی‌پایان دارد.

#### ۵- شناخت‌شناسی تکاملی<sup>۲</sup>

اندیشه و دستگاه معرفت‌شناختی هایک به نوعی متأثر از آراء و افکار «چارلز داروین» نیز هست. به گونه‌ای که او خود اذعان داشت که بین اندیشه‌های او و نظریات داروین شباهت و نزدیکی وجود دارد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۱۶). هایک به «توأمی اندیشه تکامل و شکل‌گیری خودانگیخته نظم» اشاره می‌کند و بر این باور است که نظم خودانگیخته و تکامل دو روی یک سکه‌اند (Hayek, 1978: 250).

۱. Invisible Hand

۲. Evolutionary Epistemology (برخی از این شناخت به شناخت تحولی تعبیر کرده‌اند)

این‌گونه به‌نظر می‌آید که هایک ابتدا تحت تأثیر اندیشه‌های داروین نوعی نظریه تکامل بر مبنای «نظریه تحول انواع» داروین را در ذهن خود ساخته که به‌خوبی در کتاب *نظم حسی* که در سن بیست و یک سالگی و در جوانی خود نگاشته و بنیاد نظریات بعدی او بر آن استوار شده، نمایان است و سپس متأثر از آراء دوستش پوپر، نظریه تکامل ذهنی مبتنی بر یافته‌های زیست‌شناسانه خود را با عقلانیت تکاملی<sup>۱</sup> پوپری درآمیخته و در حوزه اجتماعی به شناختی تکاملی در کنار نظمی خودانگیزخته دست یافته است (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۷۱).

هایک نیز مانند پوپر به‌طور چشمگیری تحت تأثیر آراء داروین قرار گرفت. هرچند هر دو آنها نظریه طبیعت‌گرایانه داروین در مورد «تکامل انواع» را قابل تعمیم تمام و کمال به حوزه‌های اجتماعی نمی‌دانستند، زیرا حوزه‌های اجتماعی را تا حد زیادی محصول «خرد انتزاعی»<sup>۲</sup> می‌دانستند که این مسأله در طبیعت وجود نداشت، اما معتقد بودند که بخشی از این نظریه (تکامل انواع داروین) می‌تواند در علوم اجتماعی برای تبیین حوزه‌های اجتماعی کاربرد داشته باشد.

پوپر خود می‌گوید: «من همیشه به نظریه تکامل علاقه داشته‌ام و آماده پذیرفتن آن به‌عنوان یک امر واقع بوده‌ام، داروین و داروینیسم برای من مسحورکننده بوده است» (پوپر، ۱۳۶۹: ۲۰۶). هایک در کتاب *نظم حسی آشکارا* نظریه تکامل را در مسائل مربوط به ذهن آدمی و فرآیند تدریجی تحولات مغزی به کار برده است. او معتقد است: «ذهن همواره در حال تغییر است و سازوکار آن نوعی ظرفیت مطابقت با محیط زیست را به کمک الگویی از اعمال، ایجاد می‌کند» (Dempsey, 1996: 1). هایک بین پیوندهای عصبی در مغز و تجارب حسی ارتباط می‌بیند و نشان می‌دهد که ذهن/مغز از بافت‌های گسترده‌ای از سلول‌های رشته‌ای اعصاب ساخته شده است که هر کدام از آنها به نوبت با اعصاب همجوار خود ارتباط برقرار می‌کنند و نظمی بین آنها برقرار می‌گردد که خارج از امکان این جهان است. او این نظم را «ظهور ذهن»<sup>۳</sup> می‌نامد. او تفاوت بین ذهن بزرگسال و طفل را در کوچکتری روابط نظم یافته در کودک و گسترده شدن روابط مغزی/ذهنی در بزرگسال می‌داند. هایک بر این باور است که توسعه روابط منظم با فرآیندی از کوشش و خطا صورت می‌پذیرد و او آن را تحت عنوان

۱. Evolutionary Rationality (برخی این واژه را عقلانیت تحولی ترجمه کرده‌اند)

۲. Abstract Rationality

۳. The Mind Emerges

«نظریه پیوندگرایی ذهن<sup>۱</sup>» مطرح می‌کند. هایک نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که «کارکرد ذهن به‌واسطهٔ «تعامل تکاملی ماده» معین می‌گردد که هم ما و هم جهان اطراف ما را دربرمی‌گیرد» (Ibid: 3-4).

بنابراین تکامل‌گرایی نزد هایک بیشتر از آن که امری متافیزیکی باشد، امری مادی و ماتریالیستی به حساب می‌آید که در ابتدا در زیست‌شناسی و طبیعت و سپس در امور اجتماعی خود را نمایان می‌کند و بر این اساس هایک به تعریف خود از ذهن می‌رسد: «ذهن حاکم شدن نظم در یک بخش خاص از جهان مادی است که آن بخش خود مائیم» (Hayek, 1952: 178).

براساس تعریف فوق‌الذکر هایک از «ذهن» می‌توان به نتایج زیر دست یافت:  
 الف) هایک اعتقادی به متافیزیک ندارد، همان‌گونه که خود نیز آن را «پندار و خیال» می‌خواند.

ب) او بین جسم و ذهن قائل به جدایی نیست.

ج) نظم امری نیست که کسی بتواند آن را به‌وجود آورد و در حوزهٔ آگاهی و طراحی باشد.

د) چارچوب‌های ذهنی همواره در حال تغییر و تحولات تدریجی قرار دارند.

ن) برقراری نظم محصول «تعامل تکاملی ماده» است و به‌همین جهت بیشتر خصلتی مادی دارد.

و) توسعه ذهن و بسط نظم تابع قواعدی طبیعی است که همواره برقرار است.

ی) ذهن و ماده در فرآیند تغییرات دائمی خود، به‌صورتی طبیعی، از طریق کوشش و کاستن از خطا به سمت بهبود و بهینه شدن هدایت شده و روندی «تکاملی» را طی می‌کنند.

به نظر هایک بخش عمده‌ای از قواعد حاکم بر ماده و ذهن همواره مکتوم و ناشناختنی باقی می‌ماند زیرا ذهن قادر به شناخت قواعد حاکم بر خود نیست. ذهن خودآگاه تابع قواعدی است که از آنها آگاه نیست یعنی فاقد «فرا آگاهی<sup>۲</sup>» است. بر این اساس هایک معتقد است: «در ذهن و رفتار انسانی سلسله مراتبی از قواعد حاکم است که بنیادی‌ترین آنها در حوزهٔ «فرا آگاهی» یعنی ورای توانایی ادراک ما قرار دارد» (بشیریه، ۱۳۷۸: ۸۲).

تلاش فکری هایک و یافته‌های او در حوزه‌های ذهنی و زیستی و ناکافی فرض نمودن حوزهٔ خودآگاه برای شناخت طبیعت و اجتماع انسانی، او را به این نتیجه

۱. The Connectionist Theory of Mind

۲. Supraconsciousness

رساند که نظم حاکم بر طبیعت و جوامع انسانی باید تابع قواعدی باشد که در حوزه کنترل و هدایت ذهن آدمی قرار ندارد و بنابراین «نظمی خوانگیخته» است که در مسیر کاسته شدن از خطاها و تکامل یافتن حرکت می‌کند. براساس آن چه گفته شد، دیدگاه‌های هایک و شیوه خاص شناخت و پیش‌فرض‌ها و یافته‌های شناخت‌شناسی او، هایک را در زمره «معرفت‌شناسان تکاملی» قرار می‌دهد (Dempsey, Op.cit).

هایک برای دست یافتن به شناختی تکاملی و جدا نمودن آن از دیگر انواع شناخت، دو نوع از خردگرایی را که هر کدام ابزار دست یافتن به نوعی از شناخت است را از هم متمایز می‌کند:

الف) خردگرایی معطوف به سازندگی

ب) خردگرایی تکاملی

هایک پوزیتیویسم و «علم‌پرستی» را محصول کاربرد خردگرایی معطوف به سازندگی می‌داند و معتقد است با این که کاربرد این نوع از خردگرایی «در حیطة تکنولوژی دستاوردهای فراوانی داشته است اما در حیطة جامعه لطمات بی‌شماری زده است» (هایک، ۱۳۸۲: ۱۶۸).

او سعی داشت نشان دهد که به کار بستن خردگرایی معطوف به سازندگی براساس این معرفت اشتباه استوار است که انسان می‌تواند به جهان بیرونی (عینی) و جهان درونی (ذهن) شناختی کافی پیدا کند و همه چیز را طراحی و پیش‌بینی کند. هایک می‌گوید:

برتری یافتن این نوع از معرفت (دکارتی) در سده هفدهم در واقع مستلزم تفکر خام قدیمی‌تری بود که عادتاً فرض را بر این می‌گذاشت که برای همه نهادهای انسانی؛ اعم از زبان، خط، قانون و اخلاق - شخصی وجود داشته که مخترع آن بوده است و تصادفی نیست که خردگرایی مکتب دکارت (خردگرایی معطوف به سازندگی) نیروی تکامل تاریخی را هرگز نمی‌دید و آنچه را در مورد گذشته به کار می‌برد، برنامه‌ای برای آینده اعلام می‌کرد و می‌گفت آدمی باید با علم و وقوف کامل به آنچه می‌کند، تا جایی که در توان عقلی اوست دست به طراحی تمدن و نظم اجتماعی بزند» (همان: ۱۶۹).

برعکس معتقدان به مکتب دکارت، هایک بر این باور است که چون «ذهن نمی‌تواند پیشرفت خود را پیش‌بینی کند» (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۷۶)، لذا تمدن بشری نیز نمی‌تواند محصول طراحی و برنامه‌ریزی و کاربرد عقل آدمی باشد و به همین جهت

اخلاق، زبان و قانون به وسیله جریان تراکمی رشد متکامل می‌شوند و عقل آدمی تنها در این چارچوب به بالندگی می‌رسد و می‌تواند با موفقیت عمل کند (فولادوند، ۱۳۷۷: ۱۲۶). از اینجاست که هایک استدلال می‌کند که به وسیله خردگرایی تکاملی می‌توان به شناخت‌شناسی تکاملی دست یافت. طرفداران معرفت‌شناسی تکاملی بر این باورند که تجربه هیچ‌کس به تنهایی به پای تجارب حاصل از آزمایشات نسل‌های پیاپی نمی‌رسد و به همین دلیل تمدن سر جمع نتایجی است که با زحمت و عرق جبین از آزمون و خطا گرفته شده و ثمره تجربه‌ای است که برخی از آن به صورت معرفت رسمی از هر نسل به نسل بعد رسیده ولی بخش اعظم آن در ابزارها و نهادهایی تبلور یافته که برتری و رجحانش ثابت شده است (همان). معرفت‌شناسی تکاملی هایک مبنایی است برای نظریه‌پردازی‌های او پیرامون حوزه‌های گوناگون اجتماعی.

### نقد مبنایی معرفت‌شناسانه هایک

دامنه آثار و نظریات هایک حوزه‌های مختلفی را دربرمی‌گیرد و به همین جهت انتقاداتی نیز که از نظریات او شده است در حوزه‌های گوناگون است. در این بررسی بیشتر به انتقاداتی تأکید می‌شود که در ارتباط با معرفت‌شناسی هایک قرار دارد و آنچه در این مقاله از نظریات او آورده شده است.

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد اساس معرفت‌شناسی هایک را شکاکیت کانتی تشکیل می‌دهد بنابراین بخشی از انتقادات متوجه کانت‌گرایی او است. جان‌گری در این ارتباط می‌نویسد:

الف) کانت‌گرایی شکاکانه هایک در تقابل با رجحیت شناخت مکتوم در نظر او است. ب) با آن که هایک همچون کانت با ذاتی‌گری مخالف است اما طبیعت‌گرایی هایک او را از این حیث بیشتر ارسطویی نشان می‌دهد تا کانتی. زیرا به سهولت می‌توان از شناخت‌شناسی تکاملی به این نتیجه دست یافت که نظریه‌ها و اعضای حسی ما حامل حدس‌هایی خطاپذیر درباره ذات چیزها هستند (گری، ۱۳۷۹: ۱۷۰). گذشته از انتقادات مربوط به کانت‌گرایی هایک، پیرامون هر کدام از نظریات وی نیز انتقاداتی وارد آمده است:

نظریه گذرگاه‌ها: جان‌کین ایده گذرگاه‌های هایک را مورد نقد قرار می‌دهد و معتقد است در این ایده، شرایط عده‌ای خاص در نظر گرفته شده است. بدین معنی



که در استعاره گذرگاه‌ها برخلاف آن چه هایک مدعی است که پس از چندی جای پایا محو می‌شود و پیمودن مسیر آسانتر می‌شود، این واقعیت که بعضی از افراد که عادت ندارند پشت سر دیگران و به ستون یک قدم بردارند، نادیده انگاشته شده است. زیرا این مسیر را با نیازهایشان بی‌ثبات می‌بینند و یا مسیر را پردردسر، پریچ و خم و یا حتی غیرقابل عبور تصور می‌کنند (کین، ۱۳۸۳: ۹۸).

در تمثیل گذرگاه‌ها هایک تحت تأثیر دیدگاه‌های طبیعت‌گرای خود، به نظر می‌رسد آدمیان را همچون مورچه‌گانی در نظر گرفته است که هر آن گاه یکی از آنها در مسیری حرکت کند سایرین را هم به دنبال خود خواهد کشید. اما در مورد انسان‌ها چنین نیست زیرا با آن که شناخت کامل عملی نیست، هر کدام از انسان‌ها در محیطی که در آن احساس مالکیت می‌کند بی‌تردید اعمال اراده می‌نمایند. چه بسا کسانی که وارد گذرگاه شده‌اند از میانه راه باز گردند یا حتی دیگران را ترغیب نمایند که همگی راهشان را عوض کنند یا در آن تغییراتی ایجاد نمایند.

نظریه تقسیم معرفت: این نظریه هایک برگرفته از نظریه «تقسیم کار» امیل دورکهایم است. این هر دو برآند که چنین تقسیمی (چه معرفتی و چه کار) در عصر جدید اتفاق افتاده است و محصول دنیای مدرن است و نهایتاً به تخصص‌گرایی منجر می‌شود. هایک تقسیم معرفت را معلول عدم امکان دسترسی به شناخت کامل می‌داند و به همین دلیل معتقد است شناختی که در بین همه پراکنده است نهایتاً سیر تکاملی خود را به سمت بهینه شده طی می‌کند، اما پیدا است که هایک در نظریه تقسیم معرفت خود به نقش هدایت‌کننده و جهت‌دهنده گفتمان‌ها و پارادایم‌های فکری و علمی توجه نکرده است. زیرا این گفتمان‌ها و پارادایم‌ها هستند که نوعی یگانگی معرفتی در هر عصر ایجاد می‌کنند و امکان اندیشه و شناخت آزادانه و پراکنده را از انسان‌ها سلب می‌کنند.

نظریه نظم خودانگیخته: این نظریه مناقشات نظری زیادی را به دنبال داشته است. هایک فرض اصلی خود را در مفهوم نظم خودجوش بر وجود محتوم نظم گذارده است و پس آن گاه آن را خودانگیخته خوانده است. در این که در نظامات اجتماعی ضرورتاً نظمی وجود دارد که می‌تواند نقطه اتکاء علوم اجتماعی باشد نیز جای تردید است. عده‌ای از نظریه‌پردازان جدید بر این باورند که جوامع امروزی روزبه روز دچار آشوب بیشتری می‌شوند. همچنین این سؤال مطرح می‌شود که اساساً نظم

خودانگیخته می تواند ضامن تأمین آزادی های فردی باشد یا خیر؟ مایکل ایچ لسناف بر این باور است که تقریباً هیچ چیزی در نظم خودانگیخته جامعه ای آزاد ضمانتی ندارد. مثلاً در این نظام هیچ ضمانتی نیست که استعدادها و شایستگی های فردی بتواند مجرای بروز یابد و هدر نرود (لسناف، ۱۳۸۰: ۲۷۱). جان گری در این ارتباط سؤال دیگری مطرح می کند که آیا نظریه نظم خودانگیخته دارای محتوایی هنجارین است؟ او در پاسخ می گوید:

«هایک در تعریف خود از نظم و چگونگی وجود این امکان که نظمی خودانگیخته می تواند شروع نظریه اجتماعی باشد تصویری با محتوای غیرهنجارین از نظم ارائه داده است. زیرا اگر نظم خودانگیخته امکان توضیح پدیده های اجتماعی را برای ما فراهم می کند لاجرم نمی تواند دارای محتوایی هنجارین باشد و به همین سبب نمی تواند دارای محتوایی لیبرالی باشد و این برخلاف ادعای هایک است» (گری، ۱۳۷۹: ۱۷۲).

نظریه نظم خودانگیخته هایک متکی به نظریه گزینش عمومی است و او استدلال می کند که گزینش عمومی نظمی خودجوش ایجاد می کند و به این ترتیب باعث کاهش مداخله گرایی دولتی می شود. اما نظریه پردازان مکتب ویرجینیا، بیوکنن و تالوک نشان می دهند که نظریه گزینش عمومی باعث رشد مداخله گرایی می گردد و این برخلاف ادعای هایک در نظم خودجوش است و مدعای او را رد می کنند. بدین معنا که در نظم خودانگیخته افراد در حال رقابت برای غلبه بر رقبای خود و در هر اس از آنها به سمت استفاده از حکومت برای پیروزی بر رقبای هدایت می شوند و در این حالت «جنگ قانونی همه علیه همه» رخ می دهد و آزادی های فردی به شدت آسیب می بیند (همان).

همچنین اگر نظم خودانگیخته را به عنوان نظمی حاکم بر جوامع انسانی بدانیم و تصور کنیم که شرایط اجتماعی محصول عمل آگاهانه هیچ کس نیست ناگزیریم نظام های برنامه ریز را هم محصول چنین نظمی بدانیم نه محصول عقلانیت معطوف به سازندگی و قصد عامدانه انسانی. فریدمن در این ارتباط می گوید:

«این جنبه تاریک یا آزاردهنده نظم خودانگیخته در وجه دست نامرئی اش است که عمل انسانی می تواند حالت بدی به امور بدهد بی آن که قصدش را کرده باشد یا حتی برخلاف قصد و نیت اکثر مردم وضع نامطلوبی پیش بیاید» (همان: ۱۷۴).

هایک در نظم خودانگیخته نشان می‌دهد که نظم اجتماعی به هیچ نوع ساختاری بستگی ندارد که خصلتی سلسله‌مراتبی داشته باشد. اما هایک به جنبه بوروکراتیک جوامع تخصصی شده سرمایه‌داری توجه چندانی نمی‌کند زیرا در این جوامع آزاد، بوروکراسی آنچنان که وبر می‌گفت به صورت قفسی آهنین نظام اجتماعی را تحت کنترل دارد و برخلاف مدعای هایک نوعی سخت از سلسله‌مراتب را جاری می‌کند و در نهایت این که نظم خودانگیخته می‌تواند به‌عنوان شمشیری بران در اختیار دشمنان محافظه‌کار و سنت‌گرای پیشرفت و آزادی قرار گیرد.

نظریه بازار آزاد: علاوه بر سوسیالیست‌ها که از مخالفان سرسخت «بازار» به حساب می‌آیند لیبرال‌ها نیز بر این نظریه انتقاداتی دارند. کینز در این مورد می‌گوید: بحران اعتمادی که بر زندگی اقتصادی دنیای مدرن سایه افکنده است نتیجه فقدان مال‌اندیشی و عدم قطعیتی است که «بازارهای آزاد» ایجاد کرده‌اند (کین، ۱۳۸۳: ۹۴). عده‌ای در انتقاد از هایک بر این باورند که بازار آزاد به هیچ وجه نمی‌تواند آزادی فردی را تأمین کند، زیرا نظام بازار درد و رنج زیادی برای خواست‌های ارضاء شده ایجاد می‌کند که اعتنایی به آن ندارد. همچنین در رقابت آزاد بازار عده‌ای از انسان‌ها ناچارند در خدمت و استخدام دیگران باشند که این آزادی آنان را محدود می‌نماید. نظام بازار با تمام مزایایی که دارد بر فرض نابرابری استوار است و آن گونه که هایک می‌گوید جایی برای عدالت متصور نیست. فرض نابرابری، شرایطی را ایجاد می‌کند که ممکن است فضای رقابت سالم آسیب ببیند و نوعی از انحصارات خصوصی شکل گیرد که در این صورت کل نظام بازار دچار تناقض می‌شود، بدین معنا که نوعی از داروین‌یسم خشن اجتماعی حاکمیت پیدا می‌کند.

هایک در بحث مخالفت خود با سوسیالیسم در برابر دفاع از بازار، ناگزیر است همزمان کنترل و برنامه‌ریزی و عدالت را رد کند و برابری را تنها در برابر قانون بداند و این در صورتی است که بخش مهمی از قوانین خودجوش و عرفی نیستند و حاصل قانونگذاری اند، پس اساساً امکان برابری در برابر قوانین وجود ندارد.

هایک در باور خود به پوشیده و مکتوم بودن شناخت ناگزیر می‌شود هر آنچه هست را صادق و درست پندارد و آنچه تداوم نمی‌یابد را به‌عنوان خطای کوشش انسانی واگذارداما واقعیت زندگی اجتماعی چیزی غیر از این را نشان می‌دهد و نهایت این که دفاع سرسختانه از بازار آزاد و نظم خودانگیخته و تکامل‌گرایی در نزد هایک بیشتر نوعی

دفاع در برابر حملات ویرانگری است که فضای سوسیالیستی در بین تمامی روشنفکران معاصر او ایجاد کرده بود و امکان بروز افکار دیگری را نمی‌داد.

### نتیجه‌گیری

قرن‌های متمادی این تصور که آدمی می‌تواند بر همه چیز و حتی ذات آن چیزها شناخت یابد بر تفکر و اندیشه او سیطره افکنده بود، چه زمانی که انسان خود را مخلوق جهان تصور می‌کرد و چه زمانی که در مفهوم تازه‌ای (سوژه) خود را خالق جهان قلمداد کرد. اما واقعیت این است که امکان شناخت محدود است و بشر بعید است بتواند به شناختی کافی و کامل از جهان دست یابد. اندیشه کانت مبنی بر محدودیت امکان شناخت توسط عقل و همچنین عدم امکان وجود متافیزیک سنتی، اسباب انقلابی فکری را فراهم ساخت.

مبنای معرفت‌شناختی اندیشه هایک نیز بر همین محدود بودن امکان شناخت استوار است. او در اندیشه خود همچون کانت، عقل‌گرایی صرف و تجربه‌گرایی صرف را که شناخت را یا تابعی از عقل یا تابعی از تجارب حسی می‌داند، مردود می‌شمارد. با فرض محدود بودن شناخت نزد هایک، او به این نتیجه می‌رسد که متافیزیک به شکل سنتی وهمی و خیالی است و براساس رد متافیزیک بر آن است که مبنایی غیرمتافیزیکی برای مطالعه جهان هستی استوار کند. به همین جهت او به مطالعه طبیعت و نظامات طبیعی می‌پردازد و درمی‌یابد که در این نظام‌ها نظمی حاکم است که بیرون از اختیار هر کسی است و این نظم، نظم خود سامان بخش است و از این جا به مطالعه ذهن و مغز می‌پردازد تا رابطه بین ذهن و جهان طبیعی را دریابد و نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که ذهن آدمی جزئی از همان نظم خود سامان بخش طبیعی است که در تعامل با آن قرار می‌گیرد.

برای هایک جدایی بین ذهن و ماده وجود ندارد و تمامی اندیشه، خاطرات و آرزوهای انسانی را ناشی از عملکرد طبیعت می‌داند. هایک به‌ویژه در کتاب نظم حسی نشان می‌دهد که در مغز انسان نوعی نظم طبیعی خود سامان بخش وجود دارد که با نظم خود سامان بخش طبیعت بیرونی او هماهنگی دارد. به این ترتیب مطالعات او در شرایط زیست طبیعی انسان در محیط طبیعی‌اش، هایک را به این استدلال نزدیک می‌کند که تمدن بشری حاصل فعالیت ذهن بشری است و الزاماً غیرطبیعی

است و مصنوعی. اما چون نظم کلی جهان هستی را نظمی خود سامان بخش می‌داند بر این باور است که در اجتماعات تمدنی مصنوعی امروزی نیز می‌بایست نظمی از این نوع حاکم باشد.

هایک همان گونه که به سیری تکاملی برای نظم موجود در طبیعت قائل بود، سیر تحولات اجتماعات انسانی را نیز سیری تکاملی فرض می‌نمود. همچنین هایک این باور خود از نظام فیزیکی را که تغییرات و تحولات نظام فیزیکی نتیجه فعالیت آگاهانه هیچ‌کس یا هیچ چیز نیست را به جوامع انسانی تعمیم داد و به این نتیجه رسید که تحولات اجتماعی می‌بایست مسیر طبیعی خود را طی کند و این تغییرات محصول آگاهی و قصد و اراده هیچ کدام از اعضاء جامعه نیست.

بازتاب معرفت‌شناسی تکامل‌گرای هایک را در حوزه‌های مختلف می‌توان مشاهده کرد: ۱- در حوزه اقتصاد او براساس معرفت‌شناسی خاص خود با فرآیند بازار موافق و از هرگونه برنامه‌ریزی و یا حتی سهمیه‌بندی بیزار است. او معتقد است عمده‌ترین نظم خودانگیخته نظم بازار است که از آن به واژه کاتالاکسی<sup>۱</sup> به جای اقتصاد تعبیر می‌کند. زیرا واژه اقتصاد که از *oikonomia* (به معنی قانون یا در زبان یونانی به معنای *Oikos* (به معنی خانه) و *Nomos* (به معنی قانون یا اداره و با تسامح به معنی مدیریت) گرفته شده، در ذات خود معنای برنامه‌ریزی و کنترل را داراست.

اما در کاتالاکسی به دلیل این که داده‌های اقتصادی برای هیچ‌کس نمی‌تواند معلوم باشد لذا هیچ‌کس برای همه برنامه‌ریزی نمی‌کند و از این روی توصیه می‌کند به جای تخصیص منابع باید به دنبال چگونگی استفاده بهتر از منابعی بود که برای هرکدام از اعضاء جامعه به‌طور پراکنده معلوم است. هایک حتی با کینز که ایده کنترل تقاضا و توزیع را پروراند و یا جان استوارت میل که به تولید ملی اعتقاد داشت، مخالفت ورزیده است چرا که آنها فرآیندهای تولید و توزیع را پراکنده بررسی کرده‌اند. هایک با فرض درهم‌آمیختگی فرآیندهای تولید و توزیع معتقد است که نظم خودانگیخته در فرآیند مبتنی بر انجام فعالیت‌های پراکنده اقتصادی و رقابت به تعادل عمومی دست خواهد یافت، چرا که رقابت روش عقلایی برای مقابله با محدودیت شناخت و نقص اطلاعاتی در یک محیط پیچیده

۱. Catallaxy

و در حال تغییرات دائمی است که بیشتر از همه جا خود را در فعالیت‌های اقتصادی نمایان می‌کند و بدون آن نظم خودانگیخته بازار امکان ظهور نمی‌یابد (غنی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۵۵؛ هایک، ۱۳۸۲: ۴۰).

۲- در حوزه سیاست آزادی کامل را می‌ستاید و هرگونه محدودیت برای آن را مردود می‌شمرد. او از دو سنت آزادی سخن می‌گوید. یکی سنت تجربی که بر پایه نهادها و ارزش‌هایی قرار گرفته که رشدی خودانگیخته داشته‌اند و کاملاً آگاهانه نیز نبوده‌اند و دیگری سنت عقلی که بر پایه ساختن آرمانشهری استوار است که غالباً به حقیقت هم نپیوسته است. برداشت تجربی ملهم از آرای اسمیت، هیوم، فرگوسن و برک، خواستار رشد تدریجی و نیمه‌آگاهانه و مدافع روش آزمون و خطا برای دست یافتن به آن است و برداشت عقلی که به دنبال هدفی مطلق و جمع‌گرایانه است توسط نیروی اجبار به اجرا درمی‌آید که در آراء دکارت و اصحاب روشنگری متجلی شده است. به نظر هایک در سنت عقلی نظم خودانگیخته با دخالت دولت از بین خواهد رفت و این نوع عقلانیت معطوف به سازندگی برای کسب آزادی به اقتدار بیش از حد دولت و از بین رفتن آزادی می‌انجامد. لذا او موافق سنت تجربی است که خود متکی بر عقلانیت تکاملی است. هایک بر این باور است که آزادی را نمی‌توان از طریق فرمان یا دستور حکومتی فرد یا افرادی تأمین کرد بلکه باید از درون جامعه بجوشد، تکامل یابد و سیر طبیعی خود را طی کند. پس دولت ضرورتی است که باید روز به روز کوچکتر شود تا آزادی بیشتر تأمین شود. دولت نوعی طرز تلقی از فشار و عدم آزادی است که خلاقیت فردی و عزت نفس و مناعت طبع را تضعیف می‌سازد (توحیدفام، ۱۳۸۳: ۲۰۷-۲۰۶).

۳- در حوزه حقوق، قوانین عرفی و خودجوش را طبیعی می‌داند. او بین قانون<sup>۱</sup> و قانونگذاری<sup>۲</sup> فرق قائل است. اولی که قدمتی طولانی دارد به معنای قواعد رفتاری اجباری است در حالی که دومی به معنای فراهم کردن امکان حاکمیت انسان بر سرنوشت خود است که از آن چند سده اخیر است. بر همین اساس او بین قوانین آمرانه یا مثبت که حدود آزادی فرد را محدود می‌کند و قوانین ناهی که ضامن آزادی افراد است و براساس نظمی خودجوش تکامل می‌یابند قائل به تمایز است

۱. Law

۲. Legislation

(توحیدفام، ۱۳۸۲: ۲۳۸؛ هایک، ۱۳۸۰: ۱۲).

۴- در حوزه جامعه‌شناسی هم او نهادهای اجتماعی را دارای خصلتی خودجوش دانسته و نهادهای ساختگی را مردود می‌داند. او بین فرد و جامعه قائل به جدایی نیست و مفهوم جامعه را ساخته و پرداخته عقل‌گرایی دکارتی می‌داند. او جامعه را مجموعه‌ای از خانواده، کارگاه، مزرعه، بنگاه، شرکت، انجمن‌های مختلف و تمام نهادهای عمومی و از جمله دولت می‌داند که به‌نوبه خود در نظم خودجوش گسترده‌تری ادغام شده‌اند. او آگاهانه بودن نظم اجتماعی را مردود می‌داند و نهادهای اجتماعی را نتیجه نقشه آگاهانه انسان ندانسته و دستی پنهان را در تکوین نهادهای اجتماعی در کار می‌داند. پس نظم موجود محصول فرآیند تکاملی است که به صورتی خودانگیخته و خارج از اراده و آگاهی به وجود آمده و هرگونه شناختی از جامعه باید بر مبنای خودانگیختگی تکاملی نظم در جامعه استوار باشد.

۵- در حوزه عدالت به نظر او عملی می‌تواند عادلانه و ناعادلانه باشد که در حوزه آگاهی قرار گیرد. پس تنها عمل انسان می‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد و نه نظم خودانگیخته‌ای که در حوزه آگاهی هیچکس نیست. او مفهوم عدالت را میراث دوران کهن شکار و خوشه‌چینی می‌داند که شکار برحسب اهمیت فرد برای بقای گروه تقسیم می‌شد. هایک تنها وجه عدالت را تساوی در برابر قانون می‌داند (بهرامی، ۸۲/۹/۲۷).

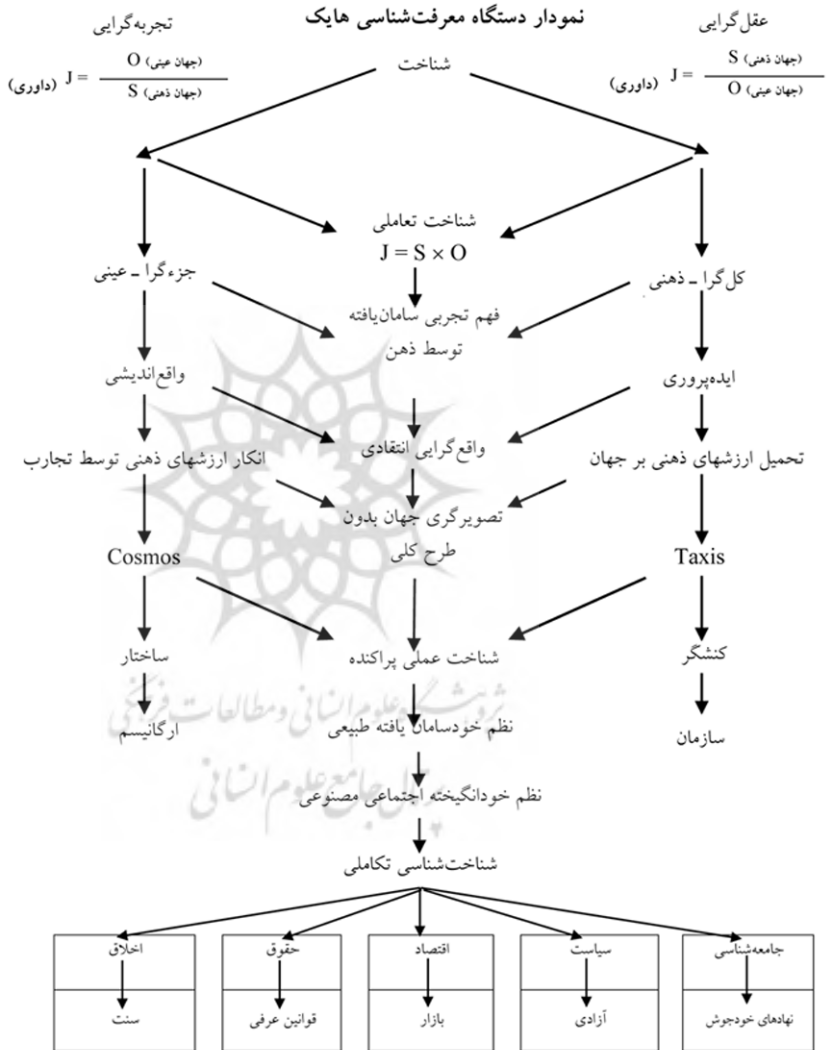
۶- نهایتاً در حوزه اخلاق نیز معتقد است که گذر انسان از موجودی وحشی به موجودی متمدن در سایه اخلاق و سنت امکان‌پذیر گشته است نه عقل و محاسبات عقلانی. زندگی اخلاقی مظهري از نظم خودجوش است و اخلاق همچون حقوق و زبان بدون طرح و نقشه قبلی در درون زندگی مشترک انسان‌ها پدیدار شده است. انسان براساس عقل دست به گزینش قواعد اخلاقی نمی‌زند بلکه در اغلب موارد آنچه را باید انجام بدهد یاد می‌گیرد بدون آن که آن را بفهمد و یاد می‌گیرد که آداب و رسوم و رعایت قواعد آن به نفع اوست. سنت (آداب و رسوم و قواعد رفتاری تقلید شده) بر عقل تقدم تاریخی دارند، لذا انتقال فرهنگ و تمدن از نسلی به نسل دیگر نه به صورت غریزی و نه به صورت عقلی بلکه این کار از نظر او توسط سنت صورت می‌پذیرد. پس در حوزه اخلاق، سنت‌های برگرفته از فرآیند سیر طبیعی جوامع را می‌ستاید و بر همین اساس عدالت را در حوزه اجتماعی چیزی بیهوده می‌شمارد

(فولادوند، ۱۳۷۷: ۱۳۴).

براساس آنچه استدلال گردید، فرضیه این مقاله مورد تأیید قرار می‌گیرد. اما با همه این احوال و بنا به قول فرانسیس فوکویاما، «هایک هنوز مبارز می‌طلبد». در مجموع هر چند ایده تعامل‌گرایی در آثار افرادی چون برایان فی، پیر بوردیو، ریچارد رورتی، یورگن هابرماس، روی باسکار، انتونی گیدنز و ... تأکید شده است اما به نظر می‌رسد تأکید بر ویژگی‌هایی نظیر تعامل، اثرگذاری متغیرهای فراملی، در نظر داشتن ایجاب به همراه سلب، امکان‌پذیری تغییر در معرفت‌شناسی تکامل‌گرای هایک، تأکید بر اهمیت دولت حداقل و بازار آزاد، استفاده از آن را برای تجزیه و تحلیل مسائل سیاسی ایران که تغییرات سریع و پی‌در پی را تجربه می‌کند، توجیه می‌نماید (توحیدفام، بهار ۱۳۸۹). تغییراتی که هم در ساخت و هم در کارگزاران اتفاق می‌افتد، استفاده از نظریه‌ای را که بر تعامل و تأثیر متقابل آن دو تأکید و تصریح دارد، موجه و ضروری می‌سازد.

با این وجود، نباید از نقاط ضعف مبنایی معرفت‌شناسی تکامل‌گرای به مثابه ابزار تجزیه و تحلیل سیاسی غفلت کرد. بنابراین، استفاده از چارچوب نظری یادشده نباید به معنای پذیرش و انتقال بار فرهنگی مستتر در آن برای تحمیل بر وقایع سیاسی-فرهنگی جوامع غیرغربی دانسته و تلقی شود. خصوصاً در مورد جامعه ایران، نیازمند بازخوانی کارگزاران، قواعد و منابع ساخت هستیم تا ادبیات رایج در این موارد که عمدتاً استقرار یافته بر شناخت‌ها و قضاوت‌های سطحی و مبتنی بر پیش‌داوری‌های ذهنی و غیرعینی است بر واقعیت‌های جامعه تحمیل نشوند و امکان شناخت وقایع با تشخیص جایگاه و قوت اثرگذاری عوامل در فرآیند و رابطه عاملیت - ساختار در موضوعات مختلف فراهم آید.





## فهرست منابع:

### الف) فارسی

۱. آشتیانی، منوچهر (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی شناخت*، تهران: نشر قطره.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *عقل در سیاست*، تهران: نگاه معاصر.
۳. ----- (۱۳۷۸)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، تهران: نشر نی.
۴. بهرامی، نجات (۸۲/۹/۲۷)، *آزادی و عدالت در فلسفه سیاسی فون هایک*، روزنامه مردم‌سالاری.
۵. پوپر، کارل (۱۳۶۹)، *جستجوی ناتمام. ترجمه ایرج علی‌آبادی*، تهران: سازمان انتشارات انقلاب اسلامی.
۶. توحیدفام، محمد (۱۳۸۲)، *دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن*، تهران: روزنه.
۷. ----- (۱۳۸۳)، *چرخش‌های لیبرالیسم*، تهران: روزنه.
۸. ----- (بهار ۱۳۸۹)، *نقش و تاثیر پارادایم‌های روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه بر نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی*، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره ۱۸.
۹. رضوی، مسعود (۸۴/۲/۲۱)، *آزادی نظم‌ساز، آزادی از نظر هایک*، خردنامه همشهری، شماره ۴۹.
۱۰. شی‌یر مر، جرمی (۸۳/۵/۲۰)، *پوپر، هایک و لیبرالیسم*، ترجمه علی‌محمد طباطبایی، روزنامه ایران، سال دهم، شماره ۲۸۷۸.
۱۱. غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۱)، *درباره هایک*، تهران: نگاه معاصر.
۱۲. فوکویاما، فرانسیس (۸۳/۴/۱۸)، *هایک همچنان مبارز می‌طلبد*، ترجمه علی‌محمد طباطبایی، روزنامه ایران، سال دهم، شماره ۲۸۴۶.
۱۳. فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۷)، *خرد در سیاست*، تهران: نگاه معاصر.
۱۴. کین، جان (۱۳۸۳)، *رسانه‌ها و دموکراسی*، ترجمه نازنین شاه‌رکنی، تهران: طرح نو.
۱۵. گری، جان (۱۳۷۹)، *فلسفه سیاسی فون هایک*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
۱۶. ----- (۱۳۸۱)، *لیبرالیسم*، ترجمه محمد ساوجی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۱۷. ----- (۵، ۷، ۸/۱/۸۲)، *اقتصاد لیبرال و خطر ایدئولوژیک شدن*، ترجمه محمد زارع، روزنامه ایران.
۱۸. لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، *فلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک.
۱۹. هاروی، دیوید (۱۳۸۶)، *تاریخ مختصر نئولیبرالیسم*، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: نشر اختران.
۲۰. هایک، فریدریش فون (۱۳۷۷)، *«نابرابری یک الزام است»*: مصاحبه با هایک، نشریه اتاق بازرگانی، شماره ۲۱.
۲۱. ----- (۱۳۸۰)، *قانون، قانون‌گذاری و آزادی*، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد، تهران: طرح نو.
۲۲. ----- (۱۳۸۲)، *در سنگر آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: لوح فکر.
۲۳. ----- (۸۲/۹/۳)، *جامعه و نظم خودجوش*، ترجمه موسی غنی‌نژاد و مهشید معیری، روزنامه حیات نو اقتصادی.
۲۴. همایون، هومن (۷۱/۹/۷)، *هایک، فیلسوف آزادی و فردیت*، روزنامه آفتاب امروز.

### ب) انگلیسی

25. Dempsey, Gary T (1996), "Hayek's Evolutionary Epistemology", Artificial Intelligence and the Question of Free Will, Konrad Lorenz Institute, in Vienna, Austria: www.cato.org/pubs/wtpapers/hayek.html.
26. Hayek, FA (1944). *The Road to Serfdom*. London: Routledge and Kegan Paul.

27. Hayek, FA (1949), **Individualism and Economic Order**, London: Routledge and Kegan paul Ltd.
28. Hayek, FA (1952), **The Sensory Order**. Chicago: The University of Chicago Press.
29. Hayek, FA (1960), "**Freedom, Reason and Tradition**", The Costitution of Liberty. London: Routledge and Kegan Paul.
30. Hayek, FA (1975), **Full Employment at any Price?** London: Institute of Economic Affairs.
31. Hayek, FA (1978), **New Studies in Philosophy**, Politics, Economics and History of Idea. London: Routledge and Kegan Paul.
32. Hayek, FA (1981), **The Priciples of A Liberal Social Order**, London: Routledge and Kegan Paul.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی